

عول در فرائض

○ جعفر سبحانی



چکیده

عول به معنای افزونی سهام صاحبان فرائض از اصل ترکه، یکی از مسایل اصلی مورد اختلاف فقه شیعه و سنت در باب ارث است. این مقاله پس از تعاریف لغوی و اصطلاحی عول و سیر تاریخی و ذکر نمونه هایی از آن به نقل و بررسی ادله اهل سنت در اثبات عول و ادله شیعه در نفی آن می پردازد. نویسنده در بخش پایانی با اشاره به توالی و لوازم فاسد نظریه عول، راه حل آن را از منظر روایات شیعه بیان می کند.

کلید واژگان: عول، فرائض، سهام، ترکه، ورثه.

عول در لغت و اصطلاح

عول در لغت معانی متعدد و یا یک معنا با مصادیق مختلف دارد. این واژه در موارد زیر به کار می‌رود:

الف) فقر و نیاز. وقتی گفته می‌شود: «عال، يعول، عيلة»، یعنی فلانی نیازمند است. خداوند در قرآن فرموده است: «وإن خفتهم عيلة»^۱؛ یعنی «و اگر ترسیدید که فقر به شما روی آورد». در حدیث آمده است: «ما عال مقتصد»؛ یعنی «کسی که میانه روی کند، دچار فقر نمی‌شود»^۲.

ب) جور و ستم. در قرآن آمده است: «ذلك أدنى أن لاتعولوا»^۳؛ یعنی «این، برای ستم نکردن نزدیک‌ترین راه است».

ج) نقصان و کاهش. وقتی گفته می‌شود: «عال الميزان عولاً»، یعنی «ترازو کم نشان می‌دهد».

د) بالا رفتن. هرگاه گفته شود: «عالت الناقة بذنبها» معنایش این است که شتر دمش را بالا برد. واژه عویل از همین ریشه و به معنای صدای گریه را بالا بردن است.

و ... معانی دیگری که در کتاب‌های لغت ذکر شده است.^۴

عول در اصطلاح عبارت است از بیشتر بودن سهامی که در قرآن برای هریک از ورثه معین شده از مالی که متوقفاً به جا گذاشته است، یا به عبارتی دیگر، کمتر بودن مال ترکه از سهام مذکور است. سید مرتضی گفته است:

۱. سوره توبه، آیه ۲۸.
۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۹۸.
۳. سوره نساء، آیه ۳.
۴. ر. ک: لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۸۱-۴۸۴؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۹۹.

واژه عول از واژه هایی است که معانی متضاد دارند. این واژه در مورد فرائض، درجایی به کار می رود که مال کمتر از سهامی باشد که قرآن برای آن مال معین کرده است. در این صورت عول به معنای نقصان است. ممکن است عول به معنای زیادت و افزونی باشد؛ بدین معنا که سهام از مبلغ مال بیشتر است. پس این کلمه اگر به مال اضافه شود، به معنای نقصان است و اگر به سهام اضافه شود، به معنای افزونی است.^۵

خلاصه اینکه عول عبارت است از افزونی سهام فروضی که در قرآن معین شده، از اصل ترکه و به اصطلاح مجموع کسرهای سهام، یک کسر بزرگ تر از واحد می شود. مثلاً هرگاه متوفاً، زوجه و پدر و مادر و دو دختر بر جای گذارد، به زوجه یک هشتم، به پدر و مادر یک سوم و به دو دختر دو سوم مال می رسد؛ در حالی که مجموع ترکه مساوی است با مجموع یک سوم و دو سوم و گنجایش یک هشتم را ندارد.

همچنین اگر زنی بمیرد و زوج و دو دختر تنی از خود بر جای گذارد، نیمی از ترکه به زوج و دو سوم آن به دو دختر می رسد؛ در حالی که مالی که به ارث گذاشته شده، گنجایش مجموع یک دوم و دو سوم را ندارد.

از نظر امامیه، عول تحقق نمی یابد مگر آنکه در میان ورثه، زوج یا زوجه وجود داشته باشد، بنابراین اگر زوج و زوجه، هر دو میان ورثه نباشند، عول محقق نمی شود، اما از نظر اهل سنت حتی در صورت نبودن زوج و زوجه در میان ورثه نیز عول محقق می شود که تفصیل آن خواهد آمد.

تاریخچه عول

عول از مسائلی است که در مورد آنها نصی از رسول اکرم (ص) وارد نشده است. در عصر خلافت عمرین خطاب این مسئله پیش آمد که زنی با به جای گذاشتن

شوهر و دو خواهر، از دنیا رفت، عمر صحابه را فراخواند و به آنها گفت: خداوند برای شوهر آن زن، نصف و برای خواهران او دو سوم ترکه را مقرر کرده است و اگر ابتدا نیمی از ترکه به شوهر متوفاً داده شود، آن دو خواهر به حق خود نمی‌رسند و اگر ابتدا سهم دو خواهر پرداخت شود، حق شوهر ادا نمی‌شود، مرا راهنمایی کنید. سرانجام او رأی عبداللّه بن مسعود را پذیرفت که قائل به عول بود؛ یعنی اینکه باید از سهم همه صاحبان فریضه به نسبت سهمی که دارند، کم شود، بدون تقدم صاحب فرضی بر صاحب فرض دیگر. اما ابن عباس در عصر خلافت عثمان با این رأی مخالفت کرد و گفت: زوجین تمام حقشان را از ترکه می‌گیرند و نقص بر سهم دختران وارد می‌شود. او کسانی را که در قرآن برای آنها دو فرض مقرر شده، بر کسانی که یک فرض دارند، مقدم داشت. توضیح این نکته خواهد آمد.

از آن زمان تا کنون فقها دو دسته شده‌اند: مذاهب چهار گانه اهل سنت به پیروی از برخی صحابه، به عول قائل شده‌اند، شیعه امامیه به پیروی از امام علی (ع) و شاگرد او ابن عباس، عول را قبول ندارند و بر آنند که نقص فقط از سهم برخی از ورثه کم می‌شود و نه از سهم همه، بدون اینکه با این کار ترجیح بلا مرجحی پیش بیاید.

از ابن عباس روایت شده است:

نخستین کسی که فرائض را افزایش داد، عمر بود. وقتی فرائض در هم تداخل می‌کردند و تقسیم سهام میان فرائض نزدش پیچیده و دشوار می‌نمود، گفت: نمی‌دانم که خداوند کدام یک از شما را مقدم و کدام یک را مؤخر داشته است، بنابراین چاره‌ای بهتر از این نمی‌بینم که ترکه را میان شما متناسب با سهم هریک از شما تقسیم کنم و از سهم هر صاحب حقی به میزان زیاده‌ای که در فرائض هست، کم کنم. کسی با این رأی عمر مخالفت نکرد تا خلافت به عثمان رسید، آن گاه ابن عباس مخالفتش را اعلام کرد و

گفت: اگر آنها کسی را که خداوند مقدم داشته، مقدم می‌داشتند و کسی را که خداوند مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتند، هیچ‌گاه در فریضه‌ای عول پیش نمی‌آمد. کسی به او گفت: خداوند چه کسی را مقدم و چه کسی را مؤخر داشته است؟ در پاسخ گفت: خداوند زوج و زوجه و مادر و جده را مقدم داشته و کسانی را که مؤخر داشته، عبارت اند از: دختران، دختران پسر، و خواهران تنی، و خواهران پدري. در روایت دیگری آمده است که ابن عباس گفت: کسی که خداوند برای او دو فرض حداکثر و حداقل تعیین کرده و فرض حداکثر او را در صورت مانع به فرض حداقل کاهش داده است، همان کسی است که او را مقدم داشته و کسی که خداوند فقط یک فرض برای او تعیین کرده و فرض او را در صورت مانع به غیر فرض (باقی ماندهٔ ترکه) کاسته، همان کسی است که او را مؤخر داشته است.^۶

برخی از روایات حاکی از آن است که ابن عباس بر این رای خود اصرار داشت و مخالفان را به مباحثه فرا می‌خواند. شریینی در مغنی المحتاج گفته است:

ابن عباس کم سن و سال بود، اما وقتی بزرگ شد مخالفتش را پس از مرگ عمر آشکار کرد و نصف ترکه را برای زوج و یک سوم آن را برای مادر و باقی ماندهٔ آن را برای خواهر قرار داد،^۷ و در این صورت عولی نخواهد بود. به او گفته شد: چرا این را به عمر نگفتی؟ در پاسخ گفت: او مردی با هیبت بود و من از او می‌ترسیدم. آن‌گاه گفت: کسی که حساب‌شن‌های انبوه را دارد، در مالی که از متوفا به جای مانده، سهم نصف و نصف و ثلث قرار نداده است تا با دو نصف همه مال برود و جایی برای سهم ثلث باقی نماند.

۶. المیسوط، سرخسی، ج ۲۹، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۷. این همان مسئله‌ای است که عمر بن خطاب به آن دچار شد، با این تفاوت که مادر به ورثه اضافه شده است.

علی(ع) به او فرمود: این سخن برای تو فایده ای ندارد، اگر من بمیرم یا تو بمیری، میراث ما را مطابق آنچه مردم عمل می کنند و بر خلاف نظر تو، تقسیم می کنند. او گفت: اگر بخواهند، بیایند تا فرزندانمان و فرزندانشان، زنانمان و زنانشان و خودمان و خودشان را فراخوانیم، آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.^۸

جصاص در تفسیرش از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود نقل کرده است:

من و زفر بن اوس بن حدثان بر ابن عباس، بعد از آنکه به بصره رفته بود، وارد شدیم. بحث فرائض میراث پیش آمد، ابن عباس گفت: آیا فکر می کنید کسی که حساب شن های انبوه را دارد، حساب نصف و نصف و ثلث مال را نداشته باشد که وقتی دو نصف مال برود، جایی برای سهم ثلث باقی نماند. زفر به ابن عباس گفت: چه کسی اولین بار عول را در فرائض روا داشت؟ ابن عباس گفت: عمر بن خطاب. گفت: چرا؟ ابن عباس گفت: وقتی فرائض نزد او درهم تداخل کردند، عمر به ورثه گفت: به خدا سوگند، نمی دانم با شما چه کنیم؟ به خدا سوگند، نمی دانم خدا کدام یک از شما را مقدم و کدام یک را مؤخر داشته است. در مورد این مال چاره ای بهتر از آن نمی دانم که نسبت به سهمی که دارید، آن مال را بین شما تقسیم کنم. آن گاه ابن عباس گفت: به خدا سوگند، اگر عمر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می داشت و آن را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می داشت، در فریضه عول رخ نمی داد. زفر به او گفت: کدام یک از آنها مقدم و کدام یک مؤخر است؟ پاسخ داد: هر فریضه ای که زایل نمی شود مگر به فریضه ای دیگر، صاحب آن فریضه مقدم است و آن، فریضه زوج است که یک دوم

۸. مغنی المحتاج، ج ۳، ص ۳۳؛ مبسوط، ج ۲۹، ص ۱۶۱.

است و هرگاه این فرض او زایل شود، فرض دیگر او یک چهارم خواهد بود و هرگز از این مقدار کاهش نمی‌یابد. و نیز فریضه زن است که یک چهارم است و اگر این فرض او زایل شود، فرض دیگر او یک هشتم خواهد بود و هرگز از این مقدار کاهش نمی‌یابد. فرض خواهران، دو سوم و فرض یک خواهر، نصف است و اگر فرض دیگری با فرض آنان تداخل کند، سهم آنان باقی‌ترکه است. اینها کسانی هستند که خدا آنها را مؤخر داشته است، پس اگر سهم کسی که خدا او را مقدم داشته به طور کامل پرداخت شود، آن‌گاه باقی مال به دیگران داده شود که خدا آنها را مؤخر داشته است، عول پیش نمی‌آید. زفر به ابن عباس گفت: چه چیزی مانع شد که این مطلب را به عمر گوشزد نکنی؟ گفت: به خدا، از او ترسیدم.^۹

اقوال در باره عول

شیعه اتفاق نظر دارد، که عول به این معنا که از سهم تمام ورثه به میزان فرضی که دارند کم شود، باطل است، بلکه آن که دو فرض دارد، بر کسی که یک فرض دارد، مقدم است. ظاهریه و گروهی از صحابه و تابعین هم با شیعه در این زمینه موافق‌اند. سید مرتضی در انتصار گفته است:

از دیدگاه شیعه امامیه، اگر مالی که از متوفاً به جای مانده، کمتر از سهام ورثه باشد، سهام مؤکد یعنی سهام پدر و مادر و زوج و زوجه بر سهام دختران و خواهران مادری و همچنین بر سهام خواهران پدر و مادری یا خواهران پدری مقدم می‌شود؛ یعنی بعد از کسر سهم صاحبان فرض مؤکد، آنچه باقی بماند، به صاحبان سهم غیر مؤکد می‌رسد. ابن عباس و همچنین عطاء بن ابی رباح چنین عقیده‌ای داشته‌اند. فقهای عامه این دیدگاه

۹. احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۰۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۴۰.

را از محمد بن علی بن الحسین؛ یعنی امام باقر(ع) و محمد بن حنفیه نقل کرده‌اند و مذهب داود بن علی اصفهانی هم همین بوده است.

فقه‌های دیگر گفته‌اند: هرگاه ترکه کمتر از سهام ورثه باشد، همه مال به تناسب سهم هریک، بینشان تقسیم می‌شود؛ همچنان که همین کار در مورد دیون و وصایا در صورتی که ترکه کمتر از آنها باشد، انجام می‌شود.^{۱۰}

هم او در ناصریات گفته است:

اصحاب ما بی هیچ اختلافی بر آنند که در فرائض، عول نیست و ابن عباس و داود بن علی اصفهانی در این زمینه با ما موافق و دیگر فقها مخالف‌اند.^{۱۱}

شیخ طوسی در خلاف گفته است:

از نظر ما عول باطل است، بنابراین هر مسئله‌ای که براساس مذهب مخالفان، عول باشد، دیدگاه ما در آن مسئله بر خلاف آنان است. نظر ابن عباس نیز همین بود، او در مسائل به عول عمل نمی‌کرد و از سهم دختران و دختران پسر و خواهران پدر و مادری یا خواهران پدری کم می‌کرد. محمد بن حنفیه، محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب(ع) و داود بن علی هم چنین عقیده‌ای داشتند، اما همه فقهای اهل سنت به عول اعتقاد دارند.^{۱۲}

از جمله کسانی که با عول مخالفت کرده، ابن حزم، از اعیان مذهب ظاهریه، است. او در المحلّی آورده است:

اولین کسی که به عول اعتقاد داشت، زیدبن ثابت بود که عمر بن خطاب هم با او موافقت کرد. از علی و ابن مسعود، روایتی غیر مسند و از عباس

۱۰. الانتصار، ص ۵۶۱-۵۶۲.

۱۱. مسائل الناصریات، ص ۴۰۳، مسئله ۱۹۰.

۱۲. الخلاف، ج ۴، ص ۷۳، مسئله ۸۱.

روایتی غیر صحیح مبنی بر عول نقل شده است. از شریح و تعداد کمی از تابعین روایت صحیح در آن وارد شده است. ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد نیز به عول اعتقاد داشتند. اصحاب این مذاهب چنانند که اگر خودشان بر مطلبی اتفاق کنند، به راحتی بر آن مطلب ادعای اجماع می کنند و اگر نتوانند ادعای اجماع کنند، برایشان دشوار نیست که مدعی شوند قول جمهور فقها چنین است و دیدگاه های مخالف آن را شاذ بنامند. از غلطیدن ایشان در این ادعاهای دروغ تأسف می خوریم. از چنین ادعاهایی به خدا پناه می بریم ...

عطا، محمد بن علی بن ابی طالب، محمد بن علی بن الحسین، ابو سلیمان و تمام اصحاب ما و کسانی دیگر قول ابن عباس را قبول دارند.^{۱۳}

برخی از صورت های عول

فقها برای عول صورت های مختلفی ذکر کرده اند که برای رعایت اختصار برخی از آنها را بیان می کنیم:

۱. سهم زوج و دو دختر: اگر زنی بمیرد، یک دوم مال او؛ یعنی سه ششم آن سهم زوج است و دو دختر او دو سوم یعنی چهار ششم می برند. بدیهی است که اگر مال را شش قسمت کنند، نمی توان از آن یک دوم و دو سوم برداشت؛ زیرا اگر از آن یک دوم برداشته شود، آنچه باقی می ماند، کمتر از دو سوم است و همچنین اگر از آن دو سوم بردارند، باقی مانده به اندازه یک دوم نیست. پس در این صورت، سهام ورثه به هفت سهم افزایش می یابد ($3+4=7$).

اما در مذهب امامیه، زوج مقدم می شود؛ یعنی ابتدا سهم او که نصف مال است، پرداخت می شود و باقی را به دو خواهر می دهند، ولی قائلان به عول،

۱۳. المحلی، ج ۹، ص ۲۶۳-۲۶۴، مسئله ۱۷۱۷.

ترکه را به جای شش قسمت، هفت قسمت می کنند و سه قسمت آن را به زوج و چهار قسمت باقی مانده را به دو خواهر می دهند و به این وسیله بر تمام سهام نقصان وارد می کنند؛ بدین ترتیب نه زوج، نصف حقیقی مال را می برد و نه دو خواهر، دو سوم، حقیقی مال را، بلکه هر کدام کمتر از سهمی که دارند، می برند.

۲. همان صورت قبلی، به اضافه یک خواهر مادری: فریضة خواهر مادری یک ششم است، بدیهی است که ترکه گنجایش یک دوم، دو سوم، و یک ششم را ندارد، از این رو، سهام ورثه به هشت سهم افزایش می یابد ($4+3+1=8$).

در فقه امامیه زوج و خواهر مقدم می شوند؛ زیرا اینان صاحب دو فرض هستند. بنابراین به زوج نیمی از ترکه داده می شود و به خواهر مادری یک ششم و باقی ترکه برای دو خواهر می ماند. اما قائلان به عول از سهم تمام ورثه کم می کنند، به این صورت که مال را به هشت سهم تقسیم می کنند و به زوج سه سهم، به دو خواهر چهار سهم و به خواهر مادری یک سهم از سهام هشت گانه می دهند. به این ترتیب، نه زوج به نصف مال می رسد و نه دو خواهر به دو سوم مال می رسند و نه خواهر مادری به یک ششم مال.

۳. صورت قبلی، به اضافه یک برادر مادری: فریضة برادر مادری یک ششم است، از این رو فریضة به نه سهم افزایش می یابد ($4+3+1+1=9$).

در فقه امامیه، زوج و خواهر مادری و برادر پدری مقدم داشته می شوند و آنچه پس از کسر سهم اینها از مال باقی می ماند، برای دو خواهر است. اما قائلان به عول، به زوج سه سهم، به دو خواهر چهار سهم، به هر یک از خواهر و برادر مادری، یک سهم از نه سهم را می دهند، نه از شش سهم. در نتیجه، نه زوج از نصف مال بهره مند می شود، نه دو خواهر از دو سوم مال و نه خواهر و برادر مادری از یک سوم مال و این سهام مقرر فقط در لفظ خواهد بود.

۴ . سهم زوجه و پدر و مادر و دو دختر: این مسئله، به مسئله منبریه معروف شده است؛ زیرا از امام علی(ع) در حالی که بر منبر بود، مردی برخاست و از آن حضرت سؤال کرد که مردی مرده است و از خود دو دختر و پدر و مادر و زوجه برجای گذاشته است، سهم الارث آنها چگونه است؟ امام(ع) فرمود: «صار ثمن المرأة تسعاً؛ یک هشتم زن، یک نهم شده است.» مراد امام این بود که بنابر نظر متداول در آن روز، وارد کردن نقص بر تمام سهام موجب می شود که سهم زن از یک هشتم به یک نهم تغییر یابد؛ زیرا مخرج مشترك ۲۳ و ۲۶ و ۱۸، عدد ۲۴ است که دو سوم آن برابر ۱۶ و دو ششم آن برابر ۸ و یک هشتم آن برابر ۳ می شود و با این حساب، حاصل جمع فرائض از ۲۴ سهم به ۲۷ سهم افزایش می یابد $۱۶+۸+۳=۲۷$

بنابراین قائلان به عول، بر تمام صاحبان فرض، نقص وارد می کنند و در نتیجه به جای اینکه ۲۴ سهم را میان آنها تقسیم کنند، به کسانی که سهمشان دو سوم است، شانزده سهم و به پدر و مادر، هشت سهم و به زوجه سه سهم از ۲۷ سهم را می دهند. زوجه اگر چه سه سهم از ترکه را برده است، اما این سه سهم از ۲۴ سهم نیست تا یک هشتم واقعی باشد، بلکه از ۲۷ سهم است که یک نهم ترکه است، در حالی که ترکه در واقع ۲۴ سهم است^{۱۴}. برخلاف مذهب امامیه که اول سهم زوجه و پدر و مادر را می دهد و آنچه باقی می ماند، از آن دو دختر است.

از کلمات سید مرتضی فهمیده می شود که قائلان به عول در برخی صور با دیدگاه امامیه موافق اند؛ مثل اینکه چنانچه زنی بمیرد و از خود دو دختر، زوج و پدر و مادری برجای گذارد، در اینجا ترکه کمتر از جمع دو سوم و دو ششم و یک چهارم است. برای تقسیم آن یا باید اینکه کمبود را بر هر یک از سهام وارد کنیم یا بر برخی از آنها. امت اجماع دارند که سهم دو دختر در اینجا کم می شود، بر این

۱۴ . مجموع سهام عبارت اند از: $۱۶+۸+۳=۲۷$ که سهم زوجه سه بیست و هفتم یا یک نهم است.

اساس، واجب است که به هر یک از پدر و مادر یک ششم و به زوج یک چهارم و آنچه را که باقی ماند، به دو دختر بدهیم و سهم این دو را کم کنیم؛ این حکم مورد اجماع است.^{۱۵}

اینک پس از بیان ساده نظریهٔ عول، به بررسی ادلهٔ قائلان به آن می‌پردازیم و سپس ادلهٔ کسانی را می‌آوریم که قائلند سهم ورثهٔ ای که دو فرض دارند، بر ورثهٔ ای که یک فرض دارند، مقدم است.

ادله قائلان به عول^{۱۶}

۱. مقایسه حق با دین

همیشه طلبکاران متوفا، ترکه را چنانچه کمتر از طلبشان باشد، نسبت به سهم خود در بین خودشان تقسیم می‌کنند، ورثه نیز چنین هستند. وجه اشتراك این دو دسته، این است که هر دو در مال مورد نظر حق دارند.

نقد دلیل اول:

قیاس باب دین به مورد بحث ما، مع الفارق است؛ زیرا دین، به ذمه بدهکار تعلق دارد در حالی که ترکه نزد طلبکار مانند گرو(رهن) است. به عبارت دیگر، تعلق دین به عین مال از باب استحقاق است، نه انحصار. از این رو، اگر ورثه حق طلبکاران را ندهند، آنها می‌توانند ترکه را مصادره و حق خود را از باب تقاص استیفا کنند و اگر ورثه بدهی متوفا را از غیر ترکه بپردازند، طلبکاران هیچ حق اعتراضی ندارند. از این رو، ممکن است که چندین فرد از متوقفاً طلب داشته باشند و دین چندین برابر ترکه باشد، مدیون مال دیگران را با قرض کردن و مصرف آن از بین برده است، بنابراین مدیون اموالی است که از بین برده، چه به اندازه مالش باشد و چه کمتر یا چه بیشتر از آن.

۱۵. الانتصار، ص ۲۸۴.

۱۶. سه دلیل اول را از کتاب المغنی، ج ۶، ص ۲۴۲ اقتباس کرده و تفصیل داده ایم.

اما سهام ارث، فقط به ترکه و عین مالی که به ارث رسیده، تعلق دارد و محال است مالی که به ارث رسیده، مشتمل بر یک دوم و یک سوم باشد؛ مانند جایی که متوفا از خود، زوج، خواهر پدر و مادری و دو خواهر مادری بر جای گذارد. در اینجا مالک شدن ورثه از ترکه به مقدار این سه سهم، امری نامعقول است. بنابراین باید تعلق سهام ورثه به گونه ای باشد که ترکه گنجایش آن را داشته باشد و برخی از ادله فروع دارای چنان اطلاقی نباشد که شامل حال اجتماع و انفراد شود، تا مستلزم محال نباشد. تفصیل این مطلب خواهد آمد.

علمای ما در مورد این دلیل علمای اهل سنت، نقدهای مفصلی ذکر کرده اند، اما آنچه ما آوردیم، متقن تر است. سید مرتضی در نقد این دلیل گفته است:

مطابق نظر علمای اهل سنت اگر بر عهده متوفاً دینی باشد و مقدار آن بیش از ترکه باشد، واجب است مال را بین طلبکاران به مقدار آن که دارند، تقسیم کنند و کمبود را بر افراد خاصی وارد نکنند؛ زیرا طلبکاران در وجوب استیفای طلب از ترکه، مساوی اند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. اگر مقدار طلب به اندازه ترکه بود، طلب آنها پرداخت می شود و اگر کمتر بود، بایستی آن کمبود را به نسبت طلبی که دارند، بین خود تقسیم کنند، در مورد ارث هم چنین است. اما به نظر ما در ارث چنین نیست؛ زیرا گفتیم که برخی از ورثه در کم شدن سهمشان اولویت دارند و مانند طلبکاران مساوی نیستند، فرق این دو مسئله در همین نکته است.^{۱۷}

۲. قیاس ارث به وصیت

اگر کسی مالی را برای چند نفر وصیت کند، ولی مقدار مال کمتر از اندازه ای باشد که وصیت کرده، در این صورت باید مال را نسبت به سهمی که برای آنها

وصیت شده، تقسیط کنند، میراث نیز چنین است. نقطه اشتراك این دو، استحقاق همه آنها از ترکه است.

نقد دلیل دوم:

این حکم در باب وصیت مسلم نیست تا به وسیله آن حکم باب ارث مشخص شود، بلکه در باب وصیت باید از ثلث ترکه تا آنجا که چیزی از آن مانده، به ترتیب به کسانی که اول وصیت شده اند، پرداخت شود و اگر ثلث ترکه تمام شد، چیزی به بقیه نمی رسد؛ زیرا در واقع متوفا برای اشخاص آخری به چیزی وصیت کرده که مالک آن نبوده و در نتیجه، وصیت او باطل بوده است.

آری، اگر وصیت کننده از گروهی یاد کند و آن گاه نام آنها را ببرد و بگوید: به هریک از زید و بکر و عمرو یک هزار بدهید و ثلث ترکه کمتر از این مقدار باشد در این صورت شکی نیست که از سهم هر سه نفر کم می شود. فرق این مورد با ارث این است که وصیت کننده در اینجا به عول تصریح کرده است و اگر در شریعت در باب ارث هم تصریح شده بود- و ما از روایاتی که تفصیل آن خواهد آمد چشم پوشی کنیم- پیروی کردن از آن واجب بود. چگونه می توان این دو را با هم قیاس کرد؟

۳. ترجیح بلا مرجح

وقتی سهام بیشتر از ترکه باشد، بایستی از سهم ورثه کم شود. این نقصان بنا بر نظر کسانی که به عول اعتقاد دارند، بر سهم تمام ورثه وارد می شود و بنا بر نظر کسانی که عول را قبول ندارند، بر برخی از ورثه وارد می شود، ورود نقصان بر برخی از ورثه ترجیح بلا مرجح است.

نقد دلیل سوم:

رفع این ترجیح بلا مرجح با وارد کردن نقص بر تمام ورثه، فرع بر صحت اصل تشریح این است که یک فرد، نصف مال و فرد دیگر نصف دیگر مال و فرد

سوم، یک سوم را مالک شود، اما پیشتر گفتیم که چنین چیزی صحیح نیست و مال گنجایش این سهام را ندارد. وقتی تشریح چنین چیزی صحیح نباشد، نوبت به احتمال ورود نقصان به سهام ورثه نمی‌رسد؛ زیرا تصویر این تقسیم به صورت عول و ایراد نقص بر همه سهام، به معنای دست کشیدن از فرض مذکور و اعتراف به این است که در فرض، دو نصف و یک ثلث، وجود ندارد؛ زیرا کسانی که سهمشان از ترکه یک دوم یا یک سوم است، در صورت عول کمتر از سهمشان می‌برند و در نتیجه معلوم می‌شود که در ترکه دو نصف و یک ثلث نیست. علاوه بر این، برای وارد کردن نقص به برخی ورثه مرجح وجود دارد؛ چنان که امیرالمؤمنین (ع) و شاگردش ابن عباس، به آن اشاره کرده‌اند ما پیشتر آن را نقل کردیم و در ادامه، سخن آن حضرت و فرزندان پاکش را خواهیم آورد.

۴. سخن علی (ع) در مسئله منبریه

بیهقی از ابو سعید از ابو عبدالله از محمد بن نصر از اسحاق از یحیی بن آدم از شریک از ابی اسحاق از حارث نقل کرده است که علی (رضی اللہ عنہ) در مورد مردی که می‌میرد و از خود یک زن و دو دختر و پدر و مادر بر جای می‌گذارد، فرمود: «یک هشتم زن، یک نهم می‌شود».^{۱۸} این مسئله به مسئله منبریه معروف شده؛ و ظاهراً سؤال کننده، ابن کوآ، یکی از مخالفان آن حضرت بود، امام پس از پاسخ سؤال او، به خطبه خود ادامه می‌دهد.^{۱۹}

در الشرح الکبیر آمده است:

سهم زن یک هشتم؛ یعنی سه سهم از ۲۴ سهم است که به سبب عول، سهم

او سه سهم از ۲۷ سهم؛ یعنی یک نهم ترکه می‌شود.^{۲۰}

۱۸. السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۵۳.

۱۹. البحر الزخار، ص ۳۵۶، باب العول و الرد؛ الشرح الکبیر، پاورقی متن المغنی، ج ۷، ص ۷۴.

۲۰. الشرح الکبیر، پاورقی متن المغنی، ج ۷، ص ۴۷.

به عبارت دیگر، عدد ۳ هر گاه با ۲۴ جزء ترکیه سنجیده می شود، یک هشتم ترکیه می گردد، و اگر با ۲۷ جزء ترکیه سنجیده می شود، یک نهم آن می گردد، از این رو، فرموده است: «یک هشتم او به یک نهم تبدیل می شود». این بر صحت عول تصریح دارد؛ زیرا بنا بر قول کسانی که عول را قبول ندارند، سهم زن از یک هشتم کمتر نمی شود در حالی که امام (ع) سهم یک هشتم او را یک نهم قرار داد.

نقد دلیل چهارم:

هم سند این حدیث ضعیف است و هم دلالت آن ناتمام است؛ در سند حدیث، شریک بن عبدالله بن ابی شریک کوفی قاضی است که ابن حجر در التهذیب شرح حال وی را آورده و گفته است:

جوزجانی گفته: شریک، حافظه بدی داشت و احادیثش مضطرب و منحرف است.

ابن ابی حاتم در باره او گفته است: به ابی زرعه گفتم: آیا می شود به حدیث شریک استناد کرد؟ گفت: اشتباهات زیادی داشته، دارای حدیث بوده و گاهی اشتباه می کرده است. ابراهیم بن سعید جوهری گفته است: وی در چهار صد حدیث اشتباه کرده است. ابن مثنی گفته است: من ندیدم که یحیی و عبدالرحمن از او حدیثی برای ما نقل کنند و از عبدالله بن احمد از پدرش امام احمد نقل شده است که حسن بن صالح قوی تر از شریک بوده است. شریک در نقل حدیث بی مبالا بوده است.^{۲۱}

شریک این حدیث را از ابی اسحاق؛ یعنی همان عمرو بن عبدالله سیبسی نقل می کند که ابن حبان او را در الثقات، فریکار توصیف کرده است؛ همچنان که حسین کرایسی و ابو جعفر طبری نیز او را چنین توصیف کرده اند.^{۲۲}

۲۱. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۵-۲۹۶.

۲۲. همان، ج ۸، ص ۵۹.

با توجه به این سخنان، چگونه می توان در استنباط حکم شرعی به روایات چنین فردی استناد کرد.

در دلالت این حدیث نیز چند احتمال وجود دارد:

۱. امام این مطلب را از روی تعجب فرموده و گویی گفته است: آیا ممکن است یک هشتم به یک نهم تبدیل شود؟ چگونه چنین چیزی ممکن است، با آنکه خداوند سهم این زن را یک هشتم قرار داده است و در موردی که تو سؤال کردی، سهم او بر حسب ظاهر یک نهم می گردد. اما امام در مورد اینکه چگونه سهم زن به همان صورت که در قرآن آمده، یک هشتم باقی بماند، سکوت می کند و خطبه خود را ادامه می دهد.

۲. امام در این روایت از چیزی خبر داده است که پس از فتوای خلیفه مبنی بر وارد کردن نقص بر سهام همه ورثه، در جامعه رایج بوده است، نه اینکه امام در صدد اعلام موافقت خود با آن باشد.

۳. کلام امام از باب مماشات با دیدگاه حاکم و فرونشاندن فتنه بود؛ زیرا پرسشگر یکی از مخالفان امام بود و از رای آن حضرت آگاهی داشت، اما می خواست با سؤالش آن حضرت را در تنگنا قرار دهد.

سخن شیخ طوسی از ابو طالب انباری این نکته را روشن می کند. وی از ابوطالب انباری از حسن بن محمد بن ایوب جوزجانی از عثمان بن ابی شیبه از یحیی بن ابی بکر از شعبه از سماک از عبیده سلمانی نقل کرده است:

علی (ع) بر منبر بود که مردی ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان، مردی می میرد و از خود دو دختر، پدر و مادر و زوجه ای برجای می گذارد. علی (ع) فرمود: «صار ثمن المرأة تسعاً؛ یک هشتم سهم زن، یک نهم شده است». سماک می گوید: به عبیده گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: این قضیه در دوره خلافت عمر بن خطاب اتفاق افتاد و او درماند که چه کار کند و گفت: دو ثلث ترکه برای دو دختر، دو ششم برای پدر و مادر و یک هشتم برای زوجه

است. گفت: این یک هشتم بعد از پدر و مادر و دو دختر باقی است. اصحاب پیامبر (ص) به او گفتند: فریضه شان را به آنها بده، یک ششم برای هر یک از پدر و مادر، یک هشتم برای زوجه و آنچه می ماند برای دو دختر باشد. پرسید: پس فریضه آنها که دو سوم است کجا رفت؟ علی (ع) فرمود: آنچه باقی می ماند، از آن دو دختر است. اما عمر و ابن مسعود این رای را نپذیرفتند. آن گاه علی (ع) گفت: به رای عمر عمل شود.

عبیده می گوید: گروهی از اصحاب علی (ع) بعد از این در مورد مشابهی روایت کردند که علی (ع) به زوجی که دارای دو دختر بود، یک چهارم و به پدر و مادر او یک ششم ترکه و بقیه را به دختران داد. عبیده گفت: حق همین است؛ هر چند قوم ما آن را نپذیرند.^{۲۳}

از این حدیث استفاده می شود که:

اولاً، علی (ع) و اصحاب پیامبر (ص) به جز عده کمی از آنها، به عول اعتقادی نداشتند و سیطره نظریه عول به این دلیل بود که خلیفه دوم در آن زمان از این نظریه پشتیبانی می کرد.

ثانیاً، امام (ع) در موردی به رای خود عمل کرده و فقط از سهم دختران کاست. بر این اساس، سخن راوی که می گوید: «علی (ع) گفت: به رای عمر عمل شود»، از باب مماشات بوده است، و گرنه ذیل حدیث مناقض آن می شد.

ادله قائلان به بطلان عول

۱. نسبت جهل یا عبث به خداوند

محال است که خداوند در مال، دو نصف و یک ثلث یا دو ثلث و یک نصف قرار دهد که مجموع کسرها بزرگ تر از کل مال است؛ زیرا این تقسیم، مستلزم جهل یا

۲۳. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۰۰، ح ۱۳.

بیهوده کاری خداوند تبارک و تعالی است .

توضیح اینکه سهام منصوص در قرآن شش سهم است :

دو سوم : و آن سهم دو گروه است :

۱ . دو دختر و بیشتر .

۲ . دو خواهر تنی و بیشتر یا دو خواهر پدري .

یک دوم : و آن سهم سه گروه است :

۱ . زوجی که فرزند ندارد .

۲ . دختری که خواهر یا برادر ندارد .

۳ . خواهر پدر و مادری که برادر یا خواهری ندارد یا خواهر پدري .

یک سوم : و آن سهم دو گروه است :

۱ . مادری که فرزند ندارد .

۲ . دو برادر یا دو خواهر یا یک برادر و یک خواهر مادری و بیشتر .

یک چهارم : و آن سهم دو گروه است :

۱ . زوجی که فرزند دارد .

۲ . زوجه ای که فرزند ندارد .

یک ششم : و آن سهم سه گروه است :

۱ . پدر و مادری که فرزند دارد .

۲ . مادر با وجود حاجب .

۳ . خواهر و برادر مادری .

یک هشتم : و آن سهم یک گروه است ، زوجه ای است که فرزند دارد .

با توجه به این توضیحات ، اینک سخن در این است که آیا ادله ای که در صد

بیان سهام این گروه ها هستند ، مطلق اند ؛ یعنی آیا این سهام در همه این صورت ها ،

مانند اجتماع پدر و مادر و دختر با زوج ، ثابت است یا چنین اطلاقی ندارند ؟

لازمهٔ اطلاق آنها، عبث و لغو بودن تشریح است؛ زیرا سهم زوج (که یک دوم مال است) و سهم یک دختر (که یک دوم مال است)، تمام ترکه را فرامی‌گیرد و جایی برای سهم پدر و مادر، که یک سوم مال باشد، باقی نمی‌ماند. لازمهٔ عدم اطلاق آنها این است که وارثانی را که خدا مقدم داشته، از وارثانی که خدا مؤخر داشته، بازشناسیم تا محذور مزبور پیش نیاید و مطلوب همین است.

۲. تناقض و اغرای به جهل

نظریهٔ عول به تناقض و اغرای به جهل متتهی می‌شود. تناقض است از آن رو که هنگام تبیین نظریهٔ عول، بیان کردیم که هرگاه زنی بمیرد و از خود پدر و مادر و دو دختر و همسری به جای گذارد، هرگاه قائل شویم که سهم هر یک از این ورثه از دوازده سهم محاسبه شود، معنایش این است که به پدر و مادر چهار سهم و به دو دختر هشت سهم و به همسر متوفای سه سهم از دوازده سهم می‌رسد و این ممکن نیست. اگر بر مبنای عول، ترکه را به پانزده سهم افزایش دهیم و به پدر و مادر چهار سهم و به دختران هشت سهم و به همسر سه سهم از پانزده سهم بدهیم، در واقع به پدر و مادر به جای یک سوم، یک پنجم و ثلث، و به زوج به جای یک چهارم، یک پنجم، و به دختران به جای دو سوم، یک سوم و یک پنجم از پانزده سهم را داده‌ایم و این تناقض است.

اما اغرای به جهل است؛ زیرا لازمهٔ اش این است که خداوند سبحانه یک پنجم و یک پانزدهم را ثلث و یک پنجم را ربع، و یک سوم به علاوهٔ یک پنجم را ثلثین (دو سوم) نامیده باشد.

می‌توان دلیل اول و دلیل دوم را یک دلیل به شمار آورد و گفت: اگر خداوند در مالی که از متوفای برجای مانده است، دو نصف و یک ثلث قرار دهد، از دو حال خارج نیست: یا این سهام را بدون ضمیمهٔ راه حلی (مثل عول) در آن مال قرار داده

است که در این صورت، مستلزم جهل یا بیهوده کار بودن خداوند متعال است و یا این سهام را با توجه به راه حلی مثل عول در آن مال قرارداد است که در این صورت، مستلزم تناقض بین سخن و عمل و اغرا به جهل خواهد شد.

۳. برتری زنان بر مردان در ارث

عول مستلزم برتری زنان بر مردان در برخی موارد ارث است و بدیهی است که این با روح شریعت اسلامی سازگاری ندارد. اینک بیان چند نمونه:

اگر زنی بمیرد و زوج و پدر و مادر و یک دختر وارثان او باشند، بدیهی است که ترکه گنجایش دو نصف و یک ثلث را ندارد. حال اگر به عول معتقد باشیم، سهام سیزده سهم می‌گردد که دختر شش سهم و پدر و مادر چهار سهم و زوج سه سهم آن را می‌برند. صورت مسئله چنین است:

$$\frac{1}{4} (\text{سهم زوج}) + \frac{1}{2} (\text{سهم دختر}) + \frac{2}{6} (\text{سهم پدر و مادر}) = \frac{3+6+4}{12} = \frac{13}{12}$$

بنابراین سهم دختر در این صورت و بنا بر نظریه عول، شش سهم از سیزده سهم می‌شود. اما اگر به جای دختر، پسر بود، به پدر و مادر چهار سهم و به زوج سه سهم از اصل دوازده سهم و باقی مانده که پنج سهم از اصل دوازده سهم باشد، به پسر می‌رسید و بنابراین سهم پسر کمتر از سهم دختر می‌شود.

این دلیل در روایتی از امام باقر (ع) آمده است. کلینی از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در مورد زنی که می‌میرد و زوج و پدر و مادر و یک دختر برجای می‌گذارد، نقل کرده است که:

للزوج الربع ثلاثة أسهم من إثني عشر سهماً وللأبوين لكل واحد منهما السدس سهمين من إثني عشر سهماً وبقي خمسة أسهم فهي للابنة؛ لانه لو كان ذكراً لم يكن له أكثر من خمسة أسهم من إثني عشر سهماً، لان الأبوين لا يتقصان كل واحد منهما في السدس شيئاً وإن الزوج لا يتقص من

الربع شيئاً؛^{۲۴}

به زوج یک چهارم یعنی سه سهم از دوازده سهم و به هریک از پدر و مادر یک ششم، یعنی دو سهم از دوازده سهم می رسد و پنج سهم باقی مانده به دختر می رسد؛ زیرا اگر پسر بود، بیش از پنج سهم از دوازده سهم به او نمی رسید؛ چون سهم هر یک از پدر و مادر، کمتر از یک ششم و سهم زوج هم کمتر از یک چهارم نمی شود.

در روایات به بعضی از مواردی که بنابر نظریه عول سهم زنان از سهم مردان زیادتر می شود، اشاره شده است.^{۲۵}

۴. تصریح امامان اهل بیت (ع) به بطلان عول

علاوه بر روایتی که پیشتر از حضرت علی (ع) در بطلان عول نقل کردیم، روایات بسیار دیگری بر این مطلب وجود دارد که اینک تعدادی از آنها را ذکر می کنیم:

۱. کلینی از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده است که فرمود:

السهم لاتعول؛ سهم ارث زیاد نمی شود.

۲. کلینی از محمد بن مسلم نقل کرده است:

امام باقر (ع) صحیفه کتاب فرائض را که با املاى رسول خدا و دستخط

علی (ع) تهیه شده بود، به من داد تا بخوانم و دیدم در آن نوشته شده: السهم

لاتعول؛ سهم ارث زیاد نمی شود.

۳. شیخ طوسی با سند خویش از ابی بکر حضرمی از امام صادق (ع) نقل

کرده است:

۲۴. وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۸ از ابواب میراث الابوین و الاولاد، ح ۲.

۲۵. همان، باب ۳ از ابواب میراث الاخوة والاجداد، ح ۳.

ابن عباس می گفت: همانا کسی که حساب ریگ های مترکم را دارد، قطعاً می داند که سهام ارث از شش سهم بیشتر نمی شود و هرکس بخواهد، با او نزد حجر الاسود مباحله می کنم که سهام از شش سهم بیشتر نمی شود. معنای این سخن او که «سهام از شش سهم بیشتر نمی شود»، این است که سهام، هر چند زیاد باشند، اصول آنها از شش سهم بیشتر نمی شود. روایات بسیاری بدین مضمون در وسائل الشیعه نقل شده است.^{۲۶}

راه حل عول از نگاه روایی

همچنان که پیشتر گفتیم، امامان اهل بیت نه تنها منکر عول بوده اند، بلکه در روایات خود راه حل های مناسب برای علاج آن بیان کرده اند که تعدادی از آنها را در اینجا می آوریم و برای تفصیل بیشتر خوانندگان را به جوامع حدیثی ارجاع می دهیم:

۱. روایت اول از ابن عباس از امام و استادش علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که پیشتر آن را ذکر کردیم و در اینجا تنها به نقل محل شاهد روایت اکتفا می کنیم:

و ایم الله لو قدم من قدم الله و آخر ما آخر الله ما عالت فريضة. فقال له زفر: و أيها قدم و أيها آخر؟ فقال: كل فريضة لم يهبطها الله عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدم الله و أمّا ما آخر: فلكل فريضة إذا زالت عن فرضها لم يبق لها إلا ما بقي، فتلك التي آخر فاما الذي قدم: فالزوج له النصف فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع لا يزيله عنه شيء، و الزوجة لها الربع فإذا دخل عليها ما يزيلها عنه صارت إلى الثمن لا يزيلها عنه شيء و الام لها الثلث فإذا زالت عنه صارت إلى السدس، ولا يزيلها عنه شيء، فهذه الفرائض التي قدم الله و أمّا التي آخر: ففريضة البنات و الاخوات لها النصف و الثلثان، فإذا

۲۶. همان، باب ۶ از ابواب موجبات الارث، ح ۱، ۱۱ و ۱۲.

از التهن الفرائض عن ذلك لم يكن لهنّ إلا ما بقي، فتلك التي آخر فإذا
اجتمع ما قدم الله و ما آخر بدىء بما قدم الله فاعطى حقه كاملاً، فإن بقي
شيء كان لمن آخر وإن لم يبق شيء فلا شيء له؛^{۲۷}

به خدا سوگند، اگر عمر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می داشت و
کسی را که مؤخر داشته، مؤخر می داشت، از فریضه کاسته نمی شد. زفر
به او گفت: کدام یک را خداوند مقدم و مؤخر داشته است؟ ابن عباس
گفت: هر فریضه ای که خداوند آن را کاهش نداده، مگر به فریضه ای دیگر
صاحب آن فریضه مقدم است، و هر صاحب فریضه ای که اگر فرض او از
بین رفت چیزی جز باقی مانده ترکه برای او نمی ماند، مؤخر است. اما
کسانی که خدا آنان را مقدم داشته، زوج است که سهم او یک دوم مال است
و اگر شرایطی پیش آید که سهمش را کاهش دهد، سهم او به یک چهارم
تبدیل می شود و هرگز از این مقدار کمتر نمی شود، و دیگری زوجه است که
سهم او یک چهارم است و اگر شرایطی پیش آید که سهمش را کاهش دهد،
سهم او به یک هشتم تبدیل می شود و از این مقدار کمتر نمی شود، و دیگری
مادر است که سهم او یک سوم است و اگر شرایطی پیش آید که سهمش را
کاهش دهد، سهم او به یک ششم تبدیل می شود و از این مقدار کمتر
نمی شود. اینها فرائضی است که خداوند آنها را مقدم داشته است.
اما فرائضی که خدا مؤخر داشته، فریضه دختران و خواهران است که یک
دوم و یک سوم است، اگر فریضه ایشان از بین برود، هر چه از ترکه باقی
ماند به آنان می رسد. اینها فرائضی است که خداوند مؤخر داشته است.

۲۷. وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۱۷ از ابواب موجبات الارث، ح ۶؛ ر. ك: المستدرک، حاکم
نیشابوری، ج ۴، ص ۳۴۰، کتاب فرائض. این حدیث طبق گفته مسلم، صحیح است و
ذهبی هم این حدیث را در تلخیصش آورده و اعتراف به صحت آن کرده است.

حال اگر فریضه ای که مقدم است بر فریضه ای که مؤخر است، در یک جا جمع شوند، ابتدا باید سهم کسی که مقدم است، به طور کامل پرداخت شود و اگر چیزی از مال ماند، آن را به کسی بدهند که مؤخر است و اگر چیزی باقی نماند چیزی به آنان نمی رسد.

در سخن ابن عباس گروه هایی که نقص به سهمشان وارد نمی شود، زوج و زوجه و مادر، نام برده شده است که نقطه اشتراك اینها آن است که فریضه شان کاهش نمی یابد، مگر به فریضه ای دیگر. لازم بود ابن عباس از برادر و خواهر مادری نیز نام ببرد؛ زیرا آنها نیز از سهم یک سوم فرو نمی افتند، مگر به سهم یک ششم. همه این صورت ها در کلام امیر مؤمنان (که حدیث بعدی است) آمده است.

۲. ابو عمر عبدی از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که می فرمود:

الفرائض من ستة أسهم: الثلثان أربعة أسهم، والنصف ثلاثة أسهم، والثلث سهمان، والرابع سهم ونصف، والثلث ثلاثة أرباع سهم. ولا يرث مع الولد إلا الأبوان والزوجة والمرأة، ولا يحجب الأم عن الثلث إلا الولد والإخوة، ولا يزداد الزوج عن النصف ولا ينقص من الربع، ولا تزداد المرأة على الربع ولا تنقص عن الثمن وإن كن أربعاً أو دون ذلك فهن فيه سواء، ولا تزداد الإخوة من الأم على الثلث ولا ينقصون من السدس وهم فيه سواء الذكر والأنثى، ولا يحجبهم عن الثلث إلا الولد والوالد، والدية تقسم على من أحرز الميراث؛^{۲۸}

فرائض شش سهم اند: دو سوم؛ چهار سهم، یک دوم؛ سه سهم، یک سوم؛ دو سهم، یک چهارم؛ یک سهم و نیم، یک هشتم؛ سه چهارم سهم. با وجود فرزند هیچ کس جز پدر و مادر و زن و شوهر سهم نمی برد. کسی سهم مادر را از یک سوم کاهش نمی دهد مگر فرزند و برادران و خواهران، سهم زوج از یک دوم بیشتر و از یک چهارم کمتر نمی شود، سهم زن از یک

۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۷ از ابواب موجبات ارث، ح ۱۲.

چهارم بیشتر و از یک هشتم کمتر نمی شود، اگر متوفاً چهار زن یا کمتر داشته باشد، سهامشان مساوی است. سهم خواهران و برادران مادری از یک سوم بیشتر و از یک ششم کمتر نمی شود چه زن باشند و چه مرد و کسی به جز فرزند و مادر سهم آنها را از یک سوم کاهش نمی دهد. دیه هم مانند ترکه بین کسانی که ارث می برند، تقسیم می شود.

۳. ابو بصیر از امام صادق(ع) روایت کرده است:

أربعة لا يدخل عليهم ضرر في الميراث: الوالدان والزوج والمرأة؛^{۲۹}

چهار گروه اند که در ارث ضرری به آنها نمی رسد: پدر و مادر، زوج و زن. از آنجا که مراد از زن در این روایت، زوجه است، بایستی روایت را با وارد کردن کلالة مادر، مقید کرد؛ زیرا به کلالة مادر نیز در ارث ضرری نمی رسد. بنابراین اگر اینها کسانی هستند که خداوند آنها را مقدم داشته و فرض آنها از حد معینی کمتر نمی شود، به میزان کسانی که خداوند آنها را مؤخر داشته است، عبارت اند از دختر یا دو دختر، یا خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری.

۴. محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم: نظر شما در مورد زنی که مرده و از خود زوج و برادران مادری و برادران و خواهران پدری به جای گذاشته، چیست؟ امام(ع) فرمود:

للزوج النصف ثلاثة أسهم وإخوتها من أمها الثلث سهمان الذكر والأنثى فيه سواء، وما بقي سهم للإخوة والأخوات من الأب: «لذا ذكر مثل حظّ الأنثيين»، لأن السهام لاتعول ولأن الزوج لاينقص من النصف ولا الاخوة من الأم من ثلثهم فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث؛^{۳۰}

سهم زوج نصف ترکه، یعنی سه سهم از شش سهم و سهم خواهران و

۲۹. همان، ح ۳.

۳۰. همان، ح ۱۷.

برادران مادری یک سوم ترکه؛ یعنی دو سهم از شش سهم به صورت تساوی میان پسر و دختر است، و آنچه باقی می ماند، سهم برادران و خواهران پدری است و پسر دو برابر دختر می برد؛ زیرا سهام زیاد نمی شوند و زوج کمتر از یک دوم نمی برد و برادران مادری کمتر از یک سوم نمی برند و اگر بیش از این باشند، همه در یک سوم مال شریک اند.

۵. در روایتی از شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا(ع) تعبیر لطیفی از امام رضا(ع) در نامه اش به مامون آمده است:

و ذو السهم احق ممن لاسهم له؛^{۳۱}

کسی که دارای سهم است، سزاوارتر است از کسی که سهمی ندارد.

فرق دختر و کلاله مادر

مسئله ای که باقی مانده، این است که دختر، دختران، خواهر و خواهران از جمله ورثه ای به شمار آمدند که سهمشان کاهش می یابد، اما خواهر و برادر مادری، سهمشان کاهش نمی یابد، با اینکه این سه گروه یکسانند؛ سهم دختر یا دختران، نصف، یا دو سوم است، سهم خواهر یا خواهران نصف یا دو سوم است، سهم کلاله مادر نیز یک سوم یا یک ششم است، پس چه فرقی بین گروه سوم و دو گروه اول وجود دارد؟

پاسخ این پرسش با این توضیح، روشن خواهد شد: افزوده شدن برادر به کلاله مادر، او را از وارث به فرض بودن خارج نمی کند. بنابراین اگر کلاله مادر یکی باشد، چه مرد و چه زن، یک ششم مال از آن او است و اگر از یک نفر بیشتر باشند، چه زن و چه مرد، سهمشان یک سوم است که به طور مساوی میان آنان تقسیم می شود به خلاف دو گروه اول که اگر دختر و خواهر تنها باشند، نصف مال را و اگر بیشتر از یک نفر باشند، مجموعاً دو سوم مال را می برند، اگر برادری هم

۳۱. همان، ح ۱۵.

به آنها ضمیمه شود، پسر دو برابر دختر می برد؛ یعنی دیگر دختران یا خواهران به فرض ارث نمی برند، بلکه به قرابت ارث می برند.

براین اساس، کلاله مادر همواره و در هر شرایطی به فرض ارث می برد و به غیر فرض ارث نمی برد، به خلاف دختر و خواهر که اگر برادری به آنها ضمیمه شود، به قرابت ارث می برند. با توجه به این مقدمه، به سؤال مزبور چنین پاسخ می دهیم:

کلاله مادر در هر شرایطی، چه با آنها مردی باشد و چه نباشد، چه تنها وارث در آن طبقه باشد و چه تنها وارث نباشد، به فرض ارث می برد. بنابراین اگر متوفا غیر از کلاله مادر وارثی نداشته و او تنها وارث باشد، یک ششم مال را می برد و اگر تنها نباشد، یک سوم مال را به فرض می برند و بقیه مال به رد به آنها داده می شود و در هیچ صورتی نه تنها سهمشان کم نمی شود، بلکه چنانچه به رد به آنها چیزی داده شود، سهمشان زیاد هم می شود و این نشان می دهد که به هنگام تراحم، سهم آنان کاهش نمی یابد.

خلاصه اینکه فرض آنها در هیچ حالتی از بین نمی رود، مگر با جانشین شدن فرض دیگر و در هیچ حالتی سهم آنها از حداقل فرض مقرر، کمتر نمی شود به خلاف دختر و خواهر که اگر برادری به جمع آنها افزوده شود، فرض آنها از نصف یا دو سوم تغییر می کند و بعد از پرداخت سهام دیگران مثل پدر و مادر یا کلاله مادر، باقی مانده را به سه قسمت تقسیم می کنند و از سهم دختر یا دختران یا خواهر و خواهران به میزان زیادی از یک دوم و دو سوم کم می شود. این نشانه آن است که به هنگام تراحم، امکان کاهش سهم آنها هست.

به عبارت دیگر، کلاله مادر همواره حتی در صورتی که تنها باشد، به فرض ارث می برد؛ اما دو گروه اول گاه به فرض ارث می برند و آن در صورتی است که برادری نداشته باشند و گاه فقط به قرابت ارث می برند و آن در صورتی است که

برادری به آنها ضمیمه شود. همچنین سهم کلاله مادر از فرض مقرر یک سوم یا یک ششم کاسته نمی شود، به خلاف دو گروه آخر که گاه سهم آنها از ترکه از یک دوم و دو سوم کمتر می شود.

صاحب جواهر با اشاره به همین نکته می گوید:

... کسانی که به واسطه مادر به متوقفاً نزدیک اند که جز به فرض ارث نمی برند، به خلاف دیگران که گاه به فرض ارث می برند و گاه به قرابت؛ مانند یک دختر و دو دختر که اگر پسرانی با آنها باشند، سهمشان طبق نص آیه از نصف و دو سوم کاهش می یابد؛ زیرا در چنین صورتی، سهم پسر دو برابر سهم دختر خواهد شد.^{۳۲}

سید محمد جواد عاملی در این باره گفته است:

گاه سهم دختر و دختران کاهش می یابد و آن در جایی است که پسرانی هم با آنها باشند که در این صورت سهم آنها به دلیل تصریح آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي» ، از یک دهم یا یک بیستم هم کمتر می شود؛ همچنین است حکم برادران و خواهران پدری یا پدر و مادری.^{۳۳}

محقق در شرایع می گوید:

سهم پدر یا دختر یا دختران یا خواهر یا خواهران پدر و مادری یا فقط پدری کاسته می شود بر خلاف سهم خواهر یا خواهران مادری.^{۳۴}

باید توجه داشت که عامل عول، زوج یا زوجه است و این در صورتی است که یکی از آنها همراه دختر یا دختران، یا همراه خواهر یا خواهران پدر و مادری یا

۳۲. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۱۰؛ حاشیه جمال الدین بر الروضة البهية، ج ۲، ص ۲۹۷، پاورقی.

۳۳. مفتاح الكرامه، ج ۸، ص ۱۲۰.

۳۴. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۸۲۳، چاپ استقلال.

پدری متوفا وارث ترکه باشند و در غیر این صورت، عول پیش نمی آید.
براین اساس:

۱. اگر زنی بمیرد و از خود زوج، پدر و مادر و دختری به جا گذارد، بعد از کسریک چهارم و یک ششم از ترکه، نقص به سهم دختر وارد می شود.
۲. اگر زنی بمیرد و از خود زوج و یکی از پدر و مادر و دو دختر برجای گذارد، بعد از کسریک چهارم و یک ششم از ترکه، نقص به سهم دو دختر وارد می شود.
۳. اگر مردی بمیرد و از خود زوجه و پدر و مادر و دو دختر برجای گذارد، بعد از کسریک هشتم و دو ششم از ترکه، نقص به سهم دو دختر وارد می شود.
۴. اگر زنی بمیرد و از خود زوج به همراه کلاله مادر و یک خواهر یا چند خواهر پدری و مادری یا پدری برجای گذارد، بعد از کسریک نصف و یک ششم (در صورتی که کلاله یکی باشد) و یک سوم (اگر متعدد باشند)، نقص به سهم خواهر یا خواهران وارد می شود.

اینکه گفتیم عامل عول، زوج و زوجه است، طبق قواعد فقه امامیه در ارث است، اما بنا بر فقه اهل سنت در ارث، عول از جانب غیر زوج و زوجه نیز پیش می آید، مثل اینکه مردی بمیرد و از خود پدر و مادر و دو خواهر برجای گذارد، مطابق قواعد فقهی ما در باب ارث، با وجود پدر و مادر، خواهران ارث نمی برند؛ زیرا پدر و مادر به متوفا نزدیک تر از خواهران هستند؛ اما مطابق قواعد فقهی اهل سنت در باب ارث، خواهران متوفا به سبب تعصیب ارث می برند و با این حساب عول پیش می آید؛ زیرا فرض مادر در صورتی که متوفا فرزندی نداشته باشد، یک سوم است و فرض دو خواهر، دو سوم، و وقتی با پرداخت سهم مادر و دو خواهر شروع کنیم، چیزی از ترکه برای پدر باقی نمی ماند.

یاد آوری چند نکته

۱. احادیث منقول از ابن عباس، نشان می دهند که این فرد که به حبرالامة (دانای امت) معروف است، چنان به بطلان عول مطمئن بوده که آمادگی مباحله برصحت آن داشته است. ابن قدامه گفته است:

از ابن عباس روایت شده که وی در مورد زوج و خواهر و مادری که از زنی به جای مانده، گفته است: «هرکس بخواهد با او مباحله می کنم که در سهام، عول راه ندارد. کسی که حساب ریگ های متراکم را دارد، عادل تر از آن است که در یک مال، نصف و نصف و یک سوم قرار دهد. این دو نصف، همه مال را می برد و جایی برای یک سوم نمی ماند». این مسئله را از این جهت مسئله مباحله نامیدند.^{۳۵}

جالب اینکه مسئله عول، موجب طرح مسائلی شد که با نام های خاصی اشتهار یافت. دو نمونه از آنها را در اینجا ذکر می کنیم:

مسئله اکدریه: صورت این مسئله چنین است: هنگامی که زن بمیرد و شوهر، مادر، خواهر و جد او زنده باشند، در این صورت سهم زوج نصف و سهم مادر یک سوم و سهم خواهر نصف و سهم جد یک ششم مال است. گفته شده این مسئله از این جهت به مسئله اکدریه مشهور شده است که عبدالملک بن مروان آن را از فردی به نام اکدر پرسید. فتاوی فقهای اهل سنت بلکه تابعین در این مسئله مختلف است. این مسئله از فروع عول است، حتی اگر قائل نباشیم که جد متوفا در اینجا سهمی دارد؛ زیرا سهم زوج یک دوم و سهم خواهر یک دوم و سهم مادر یک سوم است و در نتیجه ترکه گنجایش این فروع را ندارد، چه رسد به این که یک ششم

۳۵. المغنی، ج ۷، ص ۶۹. بیشتر کسانی که متعرض این مسئله شده اند، این مسئله را از ابن عباس نقل کرده اند.

مال را هم از آن جد بدانیم .

مسئله مروانیه: صورت این مسئله چنین است: هرگاه زن بمیرد و از خود شش خواهر مختلف و شوهر به جای گذارد، شوهر یک دوم و دو خواهر پدر و مادری او دو سوم و دو خواهر مادری یک سوم از ترکه را می‌برند. از این رو این مسئله را مروانیه نامیده‌اند که در مورد ارثیه مروان بن حکم اتفاق افتاده است. این مسئله را به واسطه شدت اشتهاش نزد اهل سنت، غرأ هم نامیده‌اند.

در الموسوعة الفقهية^{۳۶} مسائل دیگری با عناوین دیگری ذکر شده است که البته برخی از آنها خارج از مسئله عول است.

۲. روشن شد که نظریه عول تاب مقاومت در برابر ادله مخالف عول را ندارد. آنچه مانع عدول فقهای چهارگانه اهل سنت و تابعین از نظریه عول شده، فتوای عمر بن خطاب به عول است و پیشتر گفتیم که وی فردی مهیب بود و کسی جرئت مخالفت با او نداشت و از آنجا که دارای احاطه کافی به احکام فرائض نبود، گاه در موردی به حکمی فتوا می‌داد و در مورد دیگر فتوایی مخالف آن صادر می‌کرد. بیهقی در سنن خود از عیبیده روایت کرده که او گفت:

من صد مورد از قضاوت‌های عمر در مسئله سهم جد را به یاد دارم که همگی با یکدیگر در تناقض اند.^{۳۷}

در اینجا بد نیست که به قضاوت عمر در مسئله‌ای که به مسئله حماریه معروف شده، اشاره کنیم:

بیهقی به سند خود از حکم بن مسعود ثقفی روایت کرده است:

من شاهد بودم که عمر بن خطاب، خواهران و برادران پدر و مادری را با خواهران و، برادران مادری در یک سوم مال شریک قرار داد. مردی به او

۳۶. الموسوعة الفقهية، ج ۳، ص ۷۵-۸۰.

۳۷. السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۴۵.

گفت: در سال اول به غیر از این قضاوت کردی. عمر گفت: چگونه قضاوت کردم؟ گفت: سهم برادران مادری را یک سوم مال قراردادی، اما برای برادران پدر و مادری چیزی قرار ندادی. عمر گفت: هم آن طبق داوری ماست و هم این.^{۳۸}

در روایت سرخسی آمده است:

در موردی خواهران و برادران پدر و مادری از عمر در مورد این مسئله سؤال کردند و عمر فتوا داد که اینان شریک نیستند؛ یعنی همان گونه که در آغاز فتوا داده بود. به او گفتند: گیریم که پدر ما الاغ بوده است؛ آیا ما از یک مادر نیستیم؟ عمر گفت: حق با شماست. آن گاه از فتوای قبلی برگشت و به شریک بودن آنها فتوا داد.^{۳۹}

به همین جهت این مسئله، مسئله حماریه نامیده شد.

۳. زهری، فقیه مدینه، فتوای ابن عباس را می‌پسندید و می‌گفت: اگر عمر بن خطاب پیشی نمی‌گرفت، فتوای ابن عباس حجت بود.

شیخ طوسی در کتاب خلاف از عبید اللّه بن عبداللّه و زفر بن اوس بصری روایت کرده که آن دو از ابن عباس پرسیدند: نخستین بار چه کسی عول در فرائض را روا داشت؟ ابن عباس گفت: عمر بن خطاب. گفته شد: آیا به او چیزی نگفتی؟ ابن عباس گفت: از او ترسیدم، او مردی مهیب بود. زهری گفت: اگر پیشوای عادل از ابن عباس پیشی نمی‌گرفت و به عول فتوا نمی‌داد و آن را امضا نمی‌کرد و مردم هم پیروی نمی‌کردند، حتی یک نفر با ابن عباس مخالفت نمی‌کرد.

۴. موسی جار اللّه در مورد مسئله عول کلامی بسیار طولانی و ملال آور دارد که خلاصه اش این است:

۳۸. السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۵۵.

۳۹. المبسوط، ج ۲۹، ص ۱۵۴-۱۵۵.

به گمان من این که گفته می شود از نظر شیعه عول وجود ندارد سخنی
صوری و ظاهری است؛ زیرا عول؛ یعنی نقص، اگر نقص در تمام سهام و
به نسبت مساوی اعمال شود، این همان عول عادلانه است که امت اسلامی
آن را پذیرفته اند و مطابق با نصوص قرآن است و اگر نقص در سهم برخی
اعمال شود، این همان عول ظالمانه ای است که شیعه به آن اعتقاد دارد و
مخالف با نصوص قرآن است.^{۴۰}

نقد سخن موسی جارالله:

اولاً، معنای عول در اینجا، بالارفتن یا میل به جور و ستم است و تفسیر عول
به نقص هر چند صحیح است، همچنان که در ابتدای مقاله گذشت، اما در اینجا
معنای مناسب تر همان فزونی و بالارفتن است؛ زیرا روشن است که فزونی فرائض
از سهام ترکه، هر چند با نقصان ترکه از گنجایش تمام فروض همراه است، اما به
مسئله از زاویه بالا رفتن فرائض نگریسته می شود، نه از زاویه نقصان سهام ترکه؛ به
همین خاطر ابن عباس می گوید: به خدا سوگند، اگر آن را که خداوند مقدم یا
مؤخر داشته، مقدم یا مؤخر می داشتند، در فریضه عول پیش نمی آمد و بدیهی
است که صحیح نیست عول در فریضه را به نقص در فریضه تفسیر کنیم.

ثانیاً، بر فرض که عول به معنای نقص باشد، متهم کردن شیعه به اینکه چون
آنها نیز نقص را به سهم آخرین فرد از ورثه وارد می کنند، قائل به عول اند، سخنی
از روی غفلت است؛ زیرا نقص زمانی متصور است که فرد اخیر از ورثه، دارای
فرض باشد، اما از نظر آنان فرد اخیر از ورثه صاحب فرض نیست، بلکه به قرابت
ارث می برد مانند دیگر کسانی که به قرابت ارث می برند و با این حساب هرگز در
این حالت، نقص صدق نمی کند.

۴۰. الوشیعة فی نقض عقائد الشیعه. ما سخن او را پیراسته از اهانت های او به امامان اهل بیت (ع)

شاهد این مطلب سخن ابن عباس است؛ زیرا وی مقدم را به کسی تفسیر کرده که دارای دو فرض است و مؤخر را کسی دانسته که تنها یک فرض دارد و آن در غیر این مورد است؛ زیرا در جواب زفر که پرسیده بود خداوند چه کسی را مقدم یا مؤخر داشته، گفت:

آن که خداوند فرض او را به فرض دیگر کاهش داد، همان کسی است که او را مقدم داشته است و کسی که خداوند فرض او را به باقی مانده ترکه فروکاسته، همان کسی است که او را مؤخر داشته است.^{۴۱}

به عبارت دیگر کسی را که خداوند او را مؤخر داشته است، برای او در حالت تراحم و اجتماع، حق مفروضی قرار نداده است و از این رو، باقی مانده ترکه را به ارث می برد و این فرد در این حالت دارای فرض نیست؛ زیرا او به قرابت ارث می برد. با این بیان روشن شد که از نظر شیعه عول به معنای مصطلح نزد فقها وجود ندارد.

ثالثاً، این نویسنده گفت: اهل سنت با کاستن از سهام همه ورثه طبق نصوص قرآن عمل کرده اند، اما شیعه با وارد کردن نقص بر سهم ورثه اخیر با نصوص قرآن مخالفت ورزیده اند. این سخنی شگفت است؛ زیرا اگر وارد کردن نقص بر سهم ورثه اخیر (با تسامحی که در این زمینه وجود دارد) مخالفت با ظاهر قرآن باشد، وارد کردن نقص بر سهم همه ورثه، مخالفت بیشتری با ظاهر قرآن دارد. پیشتر گفتیم اهل سنت به کسی که خداوند نصف یا یک سوم ترکه را برای او معین کرده، کمتر از نصف یا یک سوم می دهند، آیا این مخالفت با نص قرآن نیست؟^{۴۲}

۴۱. ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب ۱۷ از ابواب موجبات ارث، ح ۶.

۴۲. پاسخ های عالمانه و دقیق شبهات موسی جار الله را در دو کتاب «اجوبه موسی جار الله» نوشته سید عبدالحسین عاملی و «نقض الوشیعه» نوشته سید محسن عاملی، بنگرید.